

در رثای پدر

عرض سپاس از کسانی که در سوگ پدرم به انواع گوناگون از دور و نزدیک اظهار لطفی فرموده
یا به نظم و نثر آثاری منتشر کرده‌اند

مردی که چون او، مادر ایام، کم زاد
آن ذوفنون مردی که در هر فن بُد استاد
تفسیر و تاریخ و حدیث و علم اعداد
میراث: علم و زهد و دین ز آباء و اجداد
«ابن امین» کردی تخلص آن روان شاد
در زهد و تقوی: بوذر و سلمان و مقداد
اندر کتابت، جانشین میرداماد
کرده به محراب و به منبر، عمری ارشاد
هنگام پیری، بهترین زهد و عباد
آن محیی دین، آن ممیت کفر و الحاد
آن مرتضی را از بهین اولاد امجاد
در راه حق ثابت قدم، مانده چو پولاد
با دشمنان: کوبنده، هم‌چون پتک حداد
مشهور اقطار از صفاهان تا سناباد
هرجا که می‌شد، می‌شدی محسود حساد
عمری به عزت زیستی افزون ز هشتاد
بودی، چو اجدادش، وجودش جمع اصداد
از تخته بند تنگ تن، جانش شد آزاد
سیلی به راه - از خیل اهل الله - افتاد
اندر جوار خود به «شهر ری» چو اولاد
آن جا که از عصر قجر مانده است آباد
«کرباسی» اش همسایه شد ز اعلام و اوتاد
کس دیده‌ی بینا چنین گریان مبیناد
گفتم که: اینت شام محشر، روز میعاد
مجلس به پا شد هر کجا بیرون ز تعداد
یکصد سخنران هر یکی الفی به آحاد
هر یک، به سهم خویشان، داد سخن داد

فریاد از مرگ پدر، آن پیر استاد
آن آیت حق، جامع معقول و منقول
فقه و اصول و حکمت و اخلاق و عرفان
استاد سمعیات و عقلیات، کش بود
تالیف و تصنیف‌اش فراوان بود و در شعر
در حکمت و اخلاق: لقمان و فلاطون
اندر خطابت، جانشین کاشفی بود
سلطان اقلیم هدایت، مرشد خلق
وقت جوانی، برترین حفاظ و وعظ
آن امر معروف، آن ناهی منکر
آن مصطفی را از مهین اخلاف اشرف
ننهاده هرگز پای، بیرون از ره صدق
با دوستان: افتاده، هم‌چون شاخ پُربار
معروف آفاق از خراسان تا به گرگان
هر جا که می‌بودی، مشار بالبنان بود
بودی به تهران مقتدای خلق، چل سال
بود احتشام‌اش با تواضع جمع، آری
چون مرغ روحش خسته شد از سیر آفاق
هنگام تشییع‌اش، به تهرانپارس، ناگاه
پس «حضرت عبدالعظیم» او را پذیرفت
در خوش‌ترین جا، در رواق اول صحن
در بزم پاکان و رجال علم و آداب
آن‌گه به سوکش شهر تهران شد سیه‌پوش
روز عزایش خاص و عام از بس بجوشید
در بیهق و ری، مشهد و گرگان و شوشتر
در بیست و شش مجلس، به هفت استان کشور
استاد و شاعر، واعظ و نواح و مقری

از لندن و پاریس، تا سر خونکالته
 پیک و پیام و نامه و تاج گل و شعر
 و اندر جراید در قم و تهران و تبریز
 هم شاعر ملی «ادیبای برومند»
 «پدرام» و «صدرآرا» هم او را مرثیت خوان
 «همت» به یادش مجلسی آراست و آن جا
 «حشمت»، «سلیمی» و «سحر» «صحرا»، «فرشته»
 «سرآمی» سرکش سرود اندر رثایش
 در سبزواری «آزاده» مانند «مروج»
 در شهر گرگان گه «ریاضی» می ستودش
 در شوشتر از شعر «آذر» جان من سوخت
 آن جا «سخایی» از سخاوت شعرها گفت
 در قم، رقم زد کلک «انصاری» مقالات
 «نظمی» به تبریز از برای سال فوتش
 شد «ای دریغ ابن امین» تاریخ شمسی
 سال وفاتش نیز «غفران ملک» خواند
 زیرا به تقویم هلالی، بر دل این داغ
 تا بود قدرش کس نمی دانست، افسوس
 چل روز از مرگش گذشت و من هنوزم
 از فرط حیرت، برق غیرت بر دلم تافت
 من مانده ام اکنون و احساس خلاءها
 ای زنده دلها! قدر هم دیگر بدانید
 رفت آن امیر کاروان و کاروانها
 تا آدمی را از پس زایش وفات است
 «ابن امین» را نام نیکو باد جاوید
 قلب پدر باد، از پسر، زین چامه، خرسند

از ینگه دنیا، تا دهات استرآباد
 هر کس ز هر سو هر چه بتواند، فرستاد
 شد منتشر مطلب بسی در وصف استاد
 ابن امینا را به شعری کرد دل شاد
 چون «سبزه‌ای» و «صابر کرمانی» راد
 اندر رثایش چامه برخواندند هفتاد
 «لاله»، «سها»، «دروش» همه کردند از او یاد
 شعری دو، هر یک خوش تر، از روی پری زاد
 گفتند اشعاری و داستان شان مریزاد
 گه «میبدی» خود می بدی سرگرم اوراد
 شعری بلند و صاف هم چون شاخ شمشاد
 اندر رثای اوستاد فحل فرساد
 در وصف او و وصف زرین کوب نقاد
 گفت: «ای دریغ ابن امین» از طبع وقاد
 زیرا هزار و سیصد و نه بود و هفتاد
 صابر به دور ماه و دل بر آن رضا داد
 اندر هزار و چارصد و بیست و یک افتاد
 تا رفت، تا گردون برفت افسوس و فریاد
 در حسرت دیدار شیرین اش، چو فرهاد
 ترسم که دیگرگون شود حالم، ز بنیاد
 سازم ز خوناب دو چشم این چامه انشاد
 هر لحظه کوتاه گردد عمر آدمی زاد
 باشد روان از پی ورا، ز آحاد و افراد
 موجود تا معدوم گردد، بعد ایجاد
 آثار خیرش در وطن پاینده ماناد
 روح پدر، از حق، غریق مغفرت باد
 خرداد ۱۳۷۹